



# سوره روشندان

تکریم نابینایان در قرآن کریم



مجموعه بررسی‌های قرآنی ۱

# سوره روشندان

تکریم نابینایان در قرآن کریم

دفتر فرهنگ معلولین



## شناسنامه

تهیه کننده: قدرت الله عفتی

ویرایش و نظارت علمی: محمد نوری

امور فنی: علی نوری

تاریخ: آبان ماه ۱۳۹۰

ناشر: دفتر فرهنگ معلولین

قم، خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، کوچه ۳، پلاک ۲۶.

۰۲۵۱-۷۷۳۸۰۱۹

[www.handicapcenter.com](http://www.handicapcenter.com)

[info@handicapcenter.com](mailto:info@handicapcenter.com)

هرگونه برداشت و استفاده از کتاب، تنها با ذکر مأخذ و اجازه دفتر امکان پذیر می باشد.

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست

مقدمه.....	۵
متن و ترجمه آیات.....	۶
شأن نزول.....	۷
بررسی و نقد.....	۹
بیان آیات از دیدگاه علامه طباطبایی.....	۱۲
بی اعتنایی به نایبنا و عتاب پروردگار.....	۱۴
ضرورت احترام به نایبنايان.....	۱۹
دیدگاه معصومین (ع).....	۲۸
نتیجه گیری.....	۳۴



## مقدمه

سوره عبس و تولى که برخی از دانشمندان علوم قرآنی آن را سوره اعمی (نابینا) نامیده‌اند، نشان دهنده مواضع قرآن و اسلام درباره روشندان است. تنها سوره‌ای است که اعمی نامیده شده و خطاب آن از ابتدا بسیار طرفدارانه و ضد کسانى است که روشندان را تحقیر می‌کرده‌اند.

دفتر فرهنگ معلولین درصدد است تمامی متون مرتبط با معلولین را منتشر کند. از جمله، انتشار آیات و سوره‌های قرآن و تفسیرهای معتبر مفسرین در ادوار مختلف در دستور کار است. نوشتار حاضر بر اساس *تفسیر المیزان* تألیف علامه سید محمد حسین طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ش) ذیل آیات نخست سوره عبس و تولى و نیز تفسیر نمونه تألیف جمعی از قرآن پژوهان حوزوی و زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی ذیل همین آیات تهیه شده است. بررسی توضیحات افزون‌تر، نکات تحلیلی از چند منبع دیگر پس از دیدگاه علامه خواهد آمد.

پژوهشگر برجسته آقای قدرت الله عفتی این مجموعه را فراهم آورده و به نتیجه رسانده است. همین جا از زحمات ایشان تشکر می‌کنم. امیدواریم از نظریات انتقادی و اصلاحی فرهیختگان برخوردار شویم.

محمد نوری

## متن و ترجمه آیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 عَبَسَ وَتَوَلَّى (۱) أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى (۲) وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى  
 (۳) أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى (۴) أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى (۵) فَأَنْتَ لَهُ  
 تَصَدَّى (۶) وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى (۷) وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى  
 (۸) وَهُوَ يَخْشَى (۹) فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى (۱۰).<sup>۱</sup>

تفسیر نمونه<sup>۲</sup> این آیات را اینگونه ترجمه کرده است:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱. چهره درهم کشید و روی برتافت! ۲. از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود ۳. تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوی پیشه کند؟ ۴. یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد ۵. اما آن کس که مستغنی است ۶. تو به او روی می‌آوری! ۷. در حالی که اگر او خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست ۸. اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند ۹. و از خدا ترسان است ۱۰. تو از او غافل می‌شوی.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> سوره عبس (۸۰).

<sup>۲</sup> تفسیر نمونه، توسط جمعی از پژوهشگران حوزوی زیر نظر آیت الله ناصر مکارم شیرازی تألیف شده است. گرایش این تفسیر اجتماعی و اجتهادی و به زبان فارسی و دارای رویکرد به تشیع است.

<sup>۳</sup> تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴، چاپ اول، ج ۲۶، ص ۱۲۳.

## شأن نزول ۷

اما در ترجمه تفسیر المیزان<sup>۱</sup> این آیات اینگونه ترجمه شده است:

به نام خداوند بخشنده مهربان ۱. چهره درهم کشید و روی بگردانید ۲. که چرا آن کور نزد وی آمد ۳. تو چه دانی شاید او در پی پاک شدن باشد ۴. و یا در برخورد ناگهان متذکر شده در پی پاک شدن بیفتد ۵. اما آنکه توانگری را به رخ مردم می‌کشد ۶. تو به او روی خوش نشان می‌دهی ۷. فکر می‌کنی اگر هم پاک نشود مسئول نیستی ۸. و اما آنکه شتابان نزد تو آمده ۹. در حالی که از خدا می‌ترسد ۱۰. تو از او تغافل می‌کنی.<sup>۲</sup>

## شأن نزول

این سوره در مکه نازل شده و به اصطلاح مکی است. هشتادمین سوره و شامل چهل و دو آیه است. این آیات اجمالاً نشان می‌دهد که خداوند کسی را در آنها مورد عتاب قرار داده به خاطر اینکه فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حق طلبی مقدم داشته است، اما این شخص مورد عتاب کیست؟ در آن اختلاف نظر است.

---

<sup>۱</sup> تفسیر المیزان توسط علامه سید محمد حسین طباطبایی تألیف شد و بعداً توسط سید محمد باقر موسوی همدانی به فارسی برگردان شد. این تفسیر به روش قرآن به قرآن و اجتهادی و دارای گرایش شیعی است.

<sup>۲</sup> ترجمه تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴، چاپ پنجم، ج ۲۰، ص ۳۲۳.



مشهور در میان مفسران عامه و خاصه این است که: عده‌ای از سران قریش مانند عتبه بن ربیعہ، ابوجہل، عباس بن عبدالمطلب، و جمعی دیگر، خدمت پیامبر ﷺ بودند و پیامبر مشغول تبلیغ و دعوت آنها به سوی اسلام بود و امید داشت که این سخنان در دل آنها مؤثر شود (و مسلماً اگر اینگونه افراد اسلام را می‌پذیرفتند گروه دیگری را به اسلام می‌کشاندند و هم کارشکنی‌های آنها از میان می‌رفت و از هر دو جهت به نفع اسلام بود) در این میان «عبدالله بن ام مکتوم» که مرد نابینا و ظاهراً فقیری بود وارد مجلس شد، و از پیغمبر ﷺ تقاضا کرد آیاتی از قرآن را برای او بخواند و به او تعلیم دهد، و پیوسته سخن خود را تکرار می‌کرد و آرام نمی‌گرفت، زیرا دقیقاً متوجه نبود که پیامبر ﷺ با چه کسانی مشغول صحبت است.

او آن قدر کلام پیغمبر ﷺ را قطع کرد که حضرت ﷺ ناراحت شد، و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت: این سران عرب پیش خود می‌گویند پیروان محمد ص نابینایان و بردگانند، و لذا رو از عبدالله برگرداند، و به سخنانش با آن گروه ادامه داد.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و در این باره پیامبر ﷺ را مورد عتاب قرار داد. رسول ﷺ بعد از این ماجرا عبدالله را پیوسته گرامی می‌داشت، و هنگامی که او را می‌دید می‌فرمود: مَرْحَبًا بَمَنْ عَاتَبَنِي فِيهِ رَبِّي: مرحبا به کسی که پروردگارم به

خاطر او مرا مورد عتاب قرار داد و سپس به او می‌فرمود: آیا حاجتی داری آن را انجام دهم؟

و پیامبر ﷺ دو بار او را در غزوات اسلامی در مدینه جانشین خویش قرار داد.<sup>۱</sup>

شان نزول دومی که برای آیات فوق نقل شده این است که این آیات درباره مردی از بنی امیه نازل شده که نزد پیامبر نشست بود، در همان حال عبدالله بن ام مکتوم وارد شد، هنگامی که چشمش به عبدالله افتاد خود را جمع کرد، مثل اینکه می‌ترسید آلوده شود و قیافه درهم کشیده و صورت خود را برگردانید، خداوند در آیات فوق عمل او را نقل کرده، و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است، این شان نزول در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.<sup>۲</sup>

محقق بزرگ شیعه مرحوم سید مرتضی این شان نزول را پذیرفته است.<sup>۳</sup>

### بررسی و نقد

البته در آیه چیزی که صریحاً دلالت کند که منظور شخص پیامبر ﷺ است وجود ندارد تنها چیزی که می‌تواند قرینه‌ای

<sup>۱</sup> به نقل از مجمع‌البیان، جلد ۱۰، ص ۴۳۷.

<sup>۲</sup> به نقل از مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

<sup>۳</sup> تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۲۵.

بر این معنی باشد خطابه‌ایی است که از آیات ۸ تا ۱۰ این سوره آمده که می‌گوید: «کسی که پیوسته (برای شنیدن آیات خدا) به سرعت سراغ تو می‌آید، و از خدا می‌ترسد، تو از او غافل می‌شوی!» این چیزی است که بهتر از هر کس در مورد پیامبر ﷺ می‌تواند صادق باشد.

ولی به گفته مرحوم سید مرتضی قرائنی نیز در این آیات وجود دارد که نشان می‌دهد منظور شخص پیامبر ﷺ نیست از جمله اینکه:

عبوس بودن از صفات پیامبران مخصوصاً پیغمبر اسلام نیست، او حتی نسبت به دشمنان خود با چهره گشاده سخن می‌گفت، تا چه رسد به مؤمنان حقیقت جو.

دیگر اینکه پرداختن به اغنیا و غافل شدن از فقرای حق طلب با اخلاق آن حضرت که در آیه ۴ سوره «ن» به آن اشاره شده «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری) هرگز نمی‌سازد؛ بخصوص اینکه معروف است سوره «ن» قبل از سوره عبس نازل شده است.

ولی به فرض که شأن نزول اول واقعیت داشته باشد این مطلب در حد ترک اولایی بیش نیست: و کاری که منافات با مقام عصمت داشته باشد در آن مشاهده نمی‌شود.

زیرا اولاً پیامبر ﷺ هدفی جز نفوذ در سران قریش، و گسترش دعوت اسلام از این طریق، و درهم شکستن مقاومت آنها، نداشت.

ثانیاً چهره درهم کشیدن در برابر یک مرد نابینا مشکلی ایجاد نمی‌کند چرا که او نمی‌بیند، به علاوه عبدالله بن ام مکتوم نیز رعایت آداب مجلس را نکرده بود زیرا که هنگامی که می‌شنود پیامبر ﷺ با گروهی مشغول صحبت است نباید سخن او را قطع کند.

ولی از آنجا که خداوند اهمیت فوق العاده‌ای به محبت و ملاحظت کردن با مؤمنان مستضعف حقیقت طلب می‌دهد همین مقدار بی‌اعتنائی را در برابر این مرد مؤمن برای پیامبرش نمی‌پسندد و او را مورد عتاب قرار می‌دهد، اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر، اگر به این آیات از زاویه حقانیت و عظمت پیامبر ﷺ نگاه کنیم، می‌بینیم در حد یک معجزه است، چرا که رهبر بزرگ اسلام در کتاب آسمانی خود آن چنان مسئولیت برای خود ذکر می‌کند که حتی کوچک‌ترین ترک اولی، یعنی بی‌اعتنائی مختصری نسبت به یک مرد نابینای حق طلب، را مورد عتاب خداوند می‌بیند، این دلیل زنده‌ای است بر اینکه این کتاب آسمانی از سوی خدا است و او پیامبر ﷺ صادق است،

مسلماً اگر این کتاب از سوی خداوند نبود چنین محتوایی نداشت.

و عجب تر اینکه پیامبر ﷺ طبق روایتی که در بالا آوردیم هر وقت عبدالله بن ام مکتوم را می دید به یاد این ماجرا می افتاد و او را بسیار احترام می کرد.

و از سوی دیگر این آیات می تواند بیانگر فرهنگ اسلام در برخورد با مستضعفان و مستکبران باشد، که چگونه مرد فقیر ناپینای مؤمنی را بر آن همه اغنیا و سران قدرتمند مشرک عرب مقدم می شمرد، این به خوبی نشان می دهد که اسلام حامی مستضعفان و دشمن مستکبران است.

در پایان این سخن بار دیگر تکرار می کنیم که مشهور در میان مفسران گرچه شأن نزول اول است ولی باید اعتراف کرد که در خود آیه چیزی که صریحاً دلیل بر این معنی باشد که منظور پیامبر ﷺ است وجود ندارد.<sup>۱</sup>

### بیان آیات از دیدگاه علامه طباطبایی

با توجه به شأن نزول این آیات، غرض سوره، عبارتست از عتاب هر کس که ثروتمندان را بر ضعفاء و مساکین مقدم می دارد.

<sup>۱</sup> تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۲۵-۱۲۷.

روایاتی از طرق اهل سنت وارد شده که این آیات درباره داستان ابن ام مکتوم نابینا نازل شد، که روزی بر رسول خدا ﷺ وارد شد در حالی که جمعی از مستکبرین قریش نزد آن جناب بودند و با ایشان درباره اسلام سخنان سری داشتند، رسول خدا ﷺ از آمدن ابن ام مکتوم چهره درهم کشید، و خدای تعالی او را مورد عتاب قرار داد که چرا از یک مردی تهی دست چهره درهم کردی؟<sup>۱</sup> از طرق شیعه هم روایاتی به این معنا اشاره دارد.<sup>۲</sup>

ولی در بعضی دیگر از روایات شیعه آمده که مردی از بنی امیه نزد آن جناب بوده، و او از آمدن ابن ام مکتوم چهره درهم کشید، و آیات، در عتاب او نازل شد.<sup>۳</sup>

و به هر حال غرض سوره، عتاب هر کسی است که ثروتمندان را بر ضعیفان و مساکین از مؤمنین مقدم می‌دارد، اهل دنیا را احترام می‌کند و اهل آخرت را خوار می‌شمارد، بعد از این عتاب رشته کلام به اشاره به خواری و بی‌مقداری انسان در خلقتش و اینکه در تدبیر امورش سراپا حاجت است و با این حال به نعمت پروردگار و تدبیر عظیم او کفران می‌کند کشیده شده، و در آخر سخن را با ذکر قیامت و جزاء و تهدید مردم

<sup>۱</sup> الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۱۴.

<sup>۲</sup> تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۰۹.

<sup>۳</sup> تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۰۴ به این معنا اشاره دارد. بعداً در مباحث روایی، علامه طباطبایی مفصلاً به این نکته می‌پردازد.

خاتمه می‌دهد، و این سوره بدون هیچ تردیدی در مکه نازل شده است.<sup>۱</sup>

### بی‌اعتنایی به نابینا و عتاب پروردگار

توجه به آنچه در شأن نزول آیات گفته شد، اجمالاً معلوم شد که به خاطر بی‌اعتنایی به نابینای حق طلب، فردی شدید مورد عتاب خداوند قرار گرفت. اینک به سراغ بررسی آیات می‌رویم. نخست می‌فرماید:

چهره درهم کشید، و روی برتافت (عَبَسَ وَ تَوَلَّى).

از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود (أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى).

توجه می‌دانی شاید او در جستجوی ایمان و پاکی و تقوی باشد؟! (وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى).

یا از شنیدن سخنان حق متذکر شود و این تذکر به حال او مفید باشد.

(أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى).

و اگر صددرصد پاک و با تقوی نشود لااقل از تذکر پند می‌گیرد و بیدار می‌شود، و این بیداری در او اجمالاً اثر می‌گذارد.

بنابراین فرق این آیه با آیه قبل این است که در آنجا سخن از پاکی و تقوای کامل است، و در اینجا سخن از تأثیر اجمالی

<sup>۱</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۳.

تذکر، هرچند به مقام تقوای کامل نرسد، و در نتیجه آن نابینای حق طلب از تذکرات بهره می‌گیرد خواه بهره کامل باشد یا بهره مختصر از بعضی از مفسران نیز استفاده می‌شود که فرق میان این دو آن است که اول اشاره به پاک شدن از معاصی است و آیه دوم اشاره به کسب طاعات و اطاعت فرمان خدا است ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می‌رسد.

سپس این عتاب را ادامه داده، می‌افزاید: اما آنکه خود را بی‌نیاز و غنی می‌داند (أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى).

تو به او رو می‌آوری و توجه می‌کنی! (فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى). و اصرار به هدایت او داری در حالی که او گرفتار غرور ثروت، و خود خواهی است، غروری که منشا طغیان و گردنکشی است همانگونه که در آیه ۶-۷ سوره علق آمده است (إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ طَافٍ) انسان طغیان می‌کند از اینکه خود را غنی می‌بیند.

راغب اصفهانی، غنی و استغنی و تغنی و تغانی را به یک معنی دانسته است. نیز تصدی از ماده صدی (بر وزن فتی) و به معنی صدایی که از کوه بر می‌گردد می‌داند.<sup>۱</sup> در فارسی آن را پژواک می‌گویند. سپس کلمه تصدی به معنی رو به روی چیزی قرار گرفتن و توجه کامل به آن کردن به کار رفته است.

<sup>۱</sup> المفردات، راغب اصفهانی، ماده غنی و ماده صدی.



در حالی که اگر او راه تقوی را پیش نگیرد و ایمان نیاورد چیزی بر تو نیست (وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ).<sup>۱</sup>

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است، خواه از آن پند گیرند یا ملال بنا بر این به خاطر اینگونه افراد نمی‌توانی نابینای حق طلب را نادیده بگیری، یا آزرده خاطر سازی، هر چند هدف تو هدایت این گردنکشان باشد.

بار دیگر تاکید و عتاب را از سر می‌گیرد، و هم چنان به صورت خطاب می‌فرماید: اما کسی که به سراغ تو می‌آید، و تلاش برای هدایت و پاکی دارد (وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى) و از خدا ترسان است (وَهُوَ يَخْشَى).

بدون شک مراد از خشیت در اینجا خوف از خداوند است خوفی که انسان را به دنبال تحقیق بیشتر می‌فرستد شبیه آنچه متکلمین در مساله وجوب معرفة الله به استناد دفع ضرر محتمل گفته‌اند و اینکه فخر رازی احتمال داده است منظور ترس از کفار، یا ترس از زمین خوردن به خاطر نابینایی باشد بسیار بعید است.

و همین انگیزه ترس از خداوند او را به دنبال تو فرستاده، تا حقایق بیشتری بشنود و به کار بندد، و خود را پاک و پاکیزه کند.

<sup>۱</sup> تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۲۵-۱۲۹.

تو از او غافل می‌شوی و به دیگری می‌پردازی (فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى).

تلهی از ماده لهو به معنی کار سرگرم کننده است و در اینجا به معنی غافل شدن و به دیگری پرداختن، و در حقیقت نقطه مقابل تصدی است. تعبیر به انت (تو) در حقیقت اشاره به این است که مثل تویی سزاوار نیست از چنین انسان حق‌طلبی لحظه‌ای غافل شوی و به دیگری بپردازی هرچند هدف از پرداختن به دیگران نیز هدایت آنها باشد، چرا که در محاسبه اولویت‌ها، اولویت از آن این گروه مستضعف پاکدل است.

بهرحال این عتاب و خطاب خواه به شخص پیامبر ﷺ باشد یا غیر او بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن اهمیت و احترام خاصی برای پیوندگان راه حق مخصوصاً از طبقات مستضعف قائل است.

و به عکس موضع‌گیری تند و خشنی در برابر آنها که بر اثر وفور نعمت الهی، مست و مغرور شده‌اند دارد، تا آنجا که خدا راضی نمی‌شود به خاطر پرداختن به آنان کمترین رنجشی در این قشر مستضعف حق طلب پیدا شود.<sup>۱</sup>

دلیل آن نیز روشن است، زیرا همیشه این گروه پشتیبان مخلص اسلام و فریاد رس پیشوایان بزرگ دین در مشکلات، و اینتارگر میدان‌های نبرد و شهادت بوده‌اند، همانگونه که امیر

<sup>۱</sup> تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۳۰.

مؤمنان علی علیه السلام در فرمان معروف مالک اشتر می فرماید: و انما عمادالدين و جماع المسلمين و العدة للاعداء العامة من الامة، فليكن صغوك لهم و ميلك معهم. (ستون دین، و سرمایه اجتماع مسلمین، و نیروی ذخیره در برابر دشمنان، تنها همین توده مردمند، لذا باید به سخنان آنها گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنها معطوف داری).<sup>۱</sup>

حضرت علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر از معلولین که نابینایان روشندان بخشی از این طبقه می باشند با واژه‌هایی مثل «اهل زمینی» (زمین گیر)، «اهل البوسی» (پیشانی خاطر و ناراحت)، «محتاجین» (افراد نیازمند به مساعدت و کمک) تعبیر کرده است. به مالک اشتر با تأکید توصیه می فرماید که باید عدالت در مورد آنان مراعات و بخشی از اموال بیت‌المال به این طبقه اختصاص می یابد و به همه آنان یکسان عمل کنی و تفاوتی بین خودی و غیر خودی نیست و همه آنان قابل احترامند.

حضرت امیر به مالک می فرماید از اینکه زمامدار هستی نباید معلولین را کوچک بشماری. نگهبانان تو نباید به آنان بی-احترامی کنند، بلکه آنان بدون دلهره باید بتوانند با زمامدار سخن گویند. و اگر نتوانستی برخی امور آنان را برآورده سازی باید با مهربانی از آنان پوزش خواهی.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> نهج البلاغه، بخش نامه‌ها، نامه ۵۳.

<sup>۲</sup> نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر، فراز هفتم، ترجمه مرحوم محمد دشتی.

بهرحال حضرت علی همه معلولین را سزاوار احترام عملی و اخلاقی می‌داند و احترام به آنان توسط مسئولین و رهبران را مهم و ضروری می‌شمارد.

### ضرورت احترام به نابینایان

عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ یعنی چهره در هم کشید و روی بگردانید.  
 أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ این جمله علت عبوس شدن را بیان می‌کند، و لام تعلیل در تقدیر است و تقدیر آن لان جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ است. وَ مَا يُذْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ این آیه حال از فاعل فعل عَبَسَ وَ تَوَلَّىٰ است، و کلمه تزکی به معنای در پی پاک شدن از راه عمل صالح است. که بعد از تذکر یعنی پند پذیری و بیداری و پذیرفتن عقائد حقه دست می‌دهد، چون نفع ذکری همین است که آدمی را به تزکی دعوت می‌کند، یعنی به ایمان و عمل صالح می‌خواند.

و حاصل معنا این است که آن شخص چهره در هم کشید، و از آن شخص نابینا که نزدش آمده بود روی بگردانید، با اینکه او خبر نداشت آیا مرد نابینا مردی صالح بود، و با اعمال صالح ناشی از ایمان خود را پاکیزه کرده بود یا نه، شاید کرده بود، و یا آمده تا با تذکر و اتعاضش به مواعظ رسول خدا ﷺ بهره‌مند شده، در نتیجه به تطهیر خود موفق گردد.

در این آیات چهارگانه عتاب شدیدی بکار رفته، و این شدت از این جهت بیشتر می‌شود که دو آیه اول در سیاق غیبت آمده، که می‌فهماند خدا از او روی گردانیده، رو در رو با او سخن نگفته، و دو آیه اخیر را در سیاق خطاب آورده، چون توبیخ در مخاطبه حضوری بیشتر است، و حجت و استدلال هم وقتی رو در رو گفته شود الزام آورتر است، آن هم بعد از روی گردانی، و مخصوصا با سرکوبی خود خداوند، بدون واسطه غیر باشد.

در اینکه از آن شخص تعبیر به اعمی - کور - کرد توییخی بیشتر استفاده می‌شود، برای اینکه محتاجی که به انسان مراجعه می‌کند اگر نابینا باشد و حاجتش هم حاجتی دینی باشد، و خلاصه ترس از خدا او را وادار کرده باشد که با نداشتن چشم به ما مراجعه کند، ما بیش از سایر مراجعه کنندگان باید به او توجه کنیم، و بیشتر به او روی آورده مورد عطف و عطفش قرار دهیم، نه اینکه چهره در هم بکشیم و روی از او برتاییم.<sup>۱</sup>

بعضی از مفسرین گفته‌اند: بنا بر اینکه شخص مورد عتاب رسول خدا ﷺ باشد تعبیر از آن جناب به ضمیر غایب برای این بوده که به قداست ساحت آن جناب اشاره کند، و بطور کنایه بفهماند گویا آن کسی که چنین عملی کرده رسول خدا ﷺ نبوده، چون مثل چنین عملی از مثل آن جناب سر نمی‌زند، و در نوبت دوم که از آن جناب به ضمیر خطاب تعبیر

<sup>۱</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۶.

کرده نیز قداست ساحت آن حضرت منظور بوده، چون همیشه اقبال بعد از اعراض، اجلال و احترامی از طرف است.<sup>۱</sup> و لیکن این حرف درست نیست، چون با خطاب «أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى...» نمی‌سازد، و توییخ در آن از توییخ در آیه «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» بیشتر است، و بطور قطع هیچ ایناسی هم در آن نیست.

«أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبِي» کلمات غنی و استغناء و تغنی و تغانی بطوری که راغب گفته به یک معنی می‌باشند.<sup>۲</sup> پس مراد از «مَنْ اسْتَعْنَى» کسی است که خود را توانگر نشان دهد، و ثروت خود را به رخ مردم بکشد. و لازمه این عمل این است که بخواهد از سایرین سر و گردنی بلندتر باشد، و ریاست و عظمتی در چشم مردم داشته باشد، و از پیروی حق عارش بیاید، هم چنان که در جای دیگر فرمود: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ طَافٍ»<sup>۳</sup> و کلمه تصدی به معنای متعرض شدن و روی آوردن به چیزی و اهتمام در امر آن است.

در این آیه و شش آیه بعدش اشاره مفصلی است به اینکه ملاک در آن عبوس شدن و پشت کردن چه بوده، که به خاطر آن

<sup>۱</sup> روح المعانی، ج ۳۰، ص ۳۹.

<sup>۲</sup> مفردات راغب، ماده «غنی».

<sup>۳</sup> انسان هرگاه خود را بی‌نیاز احساس کند طغیان می‌کند. سوره علق، آیه ۷.

مستوجب عتاب شده، حاصل آن این است که: تو خیلی به وضع مستکبران و اعراض کنندگان از پیروی حق می‌پردازی، و زیاد به وضع آنها اعتناء می‌کنی، در حالی که اگر او نخواهد خود را پاک کند بر تو تکلیفی نیست، و بر عکس از وضع آن کس که خود را پاک کرده و از خدا می‌ترسد بی‌اعتنایی می‌کنی.<sup>۱</sup>

«وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزُكِّيَ» بعضی از مفسرین گفته‌اند: کلمه ما نافییه است، و معنایش این است که: اگر او نخواست خود را تزکیه کند حرج و مسئولیتی بر تو نیست، تا رهایی از آن مسئولیت تو را حریص کند به مسلمان شدن او، و غفلت ورزیدن از آنهایی که قبلاً به طیب خاطر مسلمان شده‌اند.

کلمه ما استفهام انکاری است، و به آیه چنین معنا می‌دهد: چه چیز و چه مسئولیت و ضرری متوجه تو می‌شود اگر او نخواهد خود را از کفر و فجور پاک کند؟ تو یک رسول بیشتر نیستی، و جز ابلاغ رسالت مسئولیتی نداری.<sup>۲</sup>

بعضی دیگر گفته‌اند: کلمه ما به معنای لای نافییه است، و معنایش این است که: از عدم تزکیه او از کفر و فجور، باکی به

<sup>۱</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۷.

<sup>۲</sup> روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۱.

خود راه نمی‌دهی، و این معنا با سیاق عتابی که قبل از این آیه و قبل از قبل این آیه بود سازگارتر است.<sup>۱</sup>

«وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» کلمه سعی به معنای سرعت در دویدن است، پس معنای آیه به حسب آنچه مقام دست می‌دهد این است که: آن کس که به شتاب نزدت می‌آید تا بوسیله معارف دین و مواعظی که از تو می‌شنود خود را پاک کند، «وَهُوَ يَخْشَى» در حالی که از خدا می‌ترسد، و خشیت خود آیت و نشانه آن است که او بوسیله قرآن متذکر شده است، هم چنان که فرمود: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى إِلَّا تَذَكُّرَةً لِمَنْ يَخْشَى»<sup>۲</sup> و نیز فرموده: «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى»<sup>۳</sup>.

«فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» اصل کلمه تلهی، تلهی بوده، یعنی خود را بکار دیگر می‌زنی، و از چنین مردی که آمده که به راستی خود را اصلاح کند غافل می‌مانی، و اگر ضمیر انت را در این آیه و در آیه «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» و ضمیر «له» و «عنه» را در آن دو مقدم بر فعل آورده، همه برای تاکید در عتاب و تنبیه است.

«كَلَّا إِنَّهَا تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرَهُ» کلمه «کلا» باز داشتن از همان عملی است که به خاطر آن عتابش فرمود یعنی عبوس کردن

<sup>۱</sup> تفسیر فخر رازی، ج ۳۱، ص ۱۶.

<sup>۲</sup> ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنتی بلکه آن را برای یادآوری کسانی که (از خدا) می‌ترسند نازل ساختیم. سوره طه، آیه ۲ و ۳.

<sup>۳</sup> و به زودی آنها که از خدا می‌ترسند متذکر می‌شوند، سوره اعلی، آیه ۱۰.



قیافه و روی‌گردانی از کسی که از خدا می‌ترسد، و مشغول شدن و پرداختن به کسی است که خود را بی‌نیاز می‌داند. و ضمیر در جمله «إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ» به آیات قرآنی و یا به قرآن بر می‌گردد، و اگر آن را مؤنث آورده برای این بود که خبر آن تذکره مؤنث بوده، و معنای آن این است که: آیات قرآنی - و یا قرآن - تذکره است، یعنی موعظه‌ای است که هر بند پذیری از آن متعظ می‌شود، و یا تذکر دهنده‌ای است که اعتقاد حق و عمل حق را تذکر می‌دهد.

«فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ» این قسمت، جمله‌ای معترضه است، و ضمیر به قرآن و یا آنچه که قرآن تذکر می‌دهد بر می‌گردد، و معنایش این است که: هرکس خواست می‌تواند بیاد قرآن و یا معارفی که قرآن تذکر می‌دهد بوده باشد، و قرآن این را تذکر می‌دهد که مردم بدانچه فطرت به سوی آن هدایت می‌کند منتقل شوند، و آن، عقائد و اعمال حقه‌ای است که در لوح فطرت محفوظ است.<sup>۱</sup>

و در اینکه تعبیر فرمود به «فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ» اشاره است به اینکه در دعوت قرآن به تذکر، هیچ اکراه و اجباری نیست، و داعی اسلام که این دعوت را می‌کند برای این نیست که نفعی عاید خودش شود، تنها و تنها نفع آن عاید خود متذکر می‌شود، حال اختیار با خود او است.

<sup>۱</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۸.

مقصود از اینکه درباره قرآن فرمود: «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ...»  
 «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ» در مجمع البیان گفته: کلمه  
 صحف جمع صحیفه است، و عرب هر چیزی را که در آن  
 مطلبی نوشته شده باشد صحیفه می‌نامد، هم چنان که آن کتاب  
 را می‌نامد، حال اینکه ورقه، کاغذ و یا چیز دیگری باشد.<sup>۱</sup>  
 و جمله فی صحف خبری است بعد از خبر برای کلمه آن، و  
 ظاهر آن این است که: قرآن به دست ملائکه در صحفی متعدد  
 نوشته شده بوده. و این ظاهر، سخن آن مفسر را که گفته: مراد  
 از صحف لوح محفوظ است، ضعیف می‌سازد، چون در کلام  
 خدای تعالی در هیچ موردی از لوح محفوظ به صیغه جمع از  
 قبیل صحف و کتب و الواح تعبیر نشده. نظیر این قول در  
 بی‌اعتباری سخن آن مفسر دیگر است که گفته: مراد از صحف،  
 کتب انبیای گذشته است. چون این معنا با تعبیر «بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ...»  
 نمی‌سازد، زیرا ظاهر این تعبیر این است که صفت صحف  
 باشد.<sup>۲</sup>

مکرمه یعنی معظم، مَرْفُوعَةٌ یعنی رفیع القدر نزد خدا، مُطَهَّرَةٌ  
 یعنی پاکیزه از قذارت باطل و سخن بیهوده و شک و تناقض،  
 هم چنان که در جای دیگر فرمود: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ

<sup>۱</sup> مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۶.

<sup>۲</sup> تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۲.

يَدِيهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»<sup>۱</sup> نیز در اینکه مشتمل بر سخن بیهوده نیست فرموده: «إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ»<sup>۲</sup> در اینکه مشتمل بر مطلب مورد شکی نیست، فرموده:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ»<sup>۳</sup> در اینکه مشتمل بر مطالب متناقض نیست فرموده: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»<sup>۴</sup>

اشاره به اینکه ملائکه‌ای مخصوص، سفرای وحی و- تحت امر جبرئیل- متصدی حمل و ابلاغ آن به پیامبران بوده‌اند.

«بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ» این دو جمله دو صفت بعد از صفت هستند برای صحف، و کلمه سفره جمع سفیر است، و سفیر به معنای رسول است، و کلمه کرام صفت آن رسولان است، به اعتبار ذاتشان و برره صفت ایشان است به اعتبار عملشان، می‌فرماید: ذاتاً افرادی بزرگوارند، و از نظر عمل دارای احسانند. و معنای این چند آیه این است که: قرآن تذکره‌ای است که در صحف متعددی نوشته شده بود صحفی معظم و رفیع القدر، و پاکیزه از هر پلیدی و از هر باطل و لغو و شک و تناقض، و به

<sup>۱</sup> نه در حال نزول مشتمل بر باطل است، و نه بعدها چیزی از معارفش باطل می‌شود. سوره فصلت، آیه ۴۲.

<sup>۲</sup> که این سخن حق است و شوخی نیست. سوره طارق، آیه ۱۳ و ۱۴.

<sup>۳</sup> این کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد. سوره بقره، آیه ۲.

<sup>۴</sup> اگر (قرآن) از ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می‌یافتند. سوره نساء،

دست سفیرانی نوشته شده که ذاتا نزد پروردگارشان بزرگوار، و در عمل هم نیکوکارند.

و از این آیات بر می آید که برای وحی، ملائکه مخصوصی است، که متصدی حمل صحف آن و نیز رساندن آن به پیامبرانند، پس می توان گفت این ملائکه اعوان و یاران جبرئیلند، و تحت امر او کار می کنند، و اگر نسبت القای وحی را به ایشان داده، منافات ندارد با اینکه در جای دیگر آن را به جبرئیل نسبت دهد، و بفرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ»<sup>۱</sup> در جای دیگر در تعریف جبرئیل بفرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»<sup>۲</sup>، بلکه همین آیه مؤید مطلب ما است، که می فرماید دستوراتش مطاع است، معلوم می شود جبرئیل برای رساندن وحی به انبیاء، کارکنانی از ملائکه تحت فرمان دارد، پس وحی رساندن آن ملائکه هم وحی رساندن جبرئیل است، هم چنان که عمل جبرئیل و اعوانش روی هم فعل خدای تعالی نیز هست، و این انتساب وحی به چند مقام نظیر مساله توفی و قبض ارواح است، که یک جا به اعوان ملک الموت نسبت داده، و یک جا

<sup>۱</sup> روح الامین، آن را بر قلب تو نازل کرد. سوره شعراء، آیه ۱۹۴.

<sup>۲</sup> این قرآن قول رسولی کریم است، و دارای قوتی است که نزد صاحب عرش مکاتبی دارد، و دستوراتش مطاع و در آنجا امین خوانده می شود. سوره تکویر، آیه

به خود او، و یک جا به خود خدای تعالی که بحث آن مکرر گذشت.<sup>۱</sup>

ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از کلمه سفره نویسندگان از ملائکه‌اند. لیکن، معنایی که گذشت روشن تر است. بعضی دیگر گفته‌اند: قاریان قرآند، که آن را می‌نویسند و می‌خوانند، که خواننده محترم به نادرستی آن واقف است.<sup>۲</sup>

### دیدگاه معصومین (ع)

رسول اکرم ﷺ و پس از او ائمه علیهم السلام اولین مفسرین آیات قرآن بوده‌اند. در این زمینه یعنی رعایت احترام به نابینا نیز در روایات نکاتی آمده است. این احادیث حاکی از اعراض پیامبر ﷺ از ابن ام مکتوم و نزول آیات: «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» است. در تفسیر مجمع‌البیان آمده، که این آیات درباره عبدالله ابن ام مکتوم فرزند شریح بن مالک بن ربیعہ فہری یکی از بنی عامر بن لوی نازل شده است.

و جریان چنین بوده که: وی روزی بر رسول خدا ﷺ وارد شد، در حالی که آن جناب با عتبه بن ربیعہ و ابوجہل بن ہشام و عباس بن عبدالمطلب و ابی و امیہ بن خلف جلسہ کرده بود، و ایشان را به دین توحید دعوت می‌کرد، به امید اینکه اسلام

<sup>۱</sup> روح المعانی، ج ۳۰، ص ۴۲.

<sup>۲</sup> ترجمہ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۲۸-۳۳۰.

بیاورند، ابن ام مکتوم عرضه داشت: یا رسول الله ﷺ از قرآن برایم بخوان تا حفظ کنم، و (چون نابینا بود) مکرر آن جناب را صدا می‌زد، و متوجه نبود که آن جناب با آن چند نفر مشغول صحبت است، و تکرار او باعث شد که کراهت و ناراحتی در سیمای آن جناب هویدا گردید، چون ابن ام مکتوم مرتب کلام آن جناب را قطع می‌کرد، و رسول خدا ﷺ در دل خود فکر می‌کرد که حالا این چند نفر که از بزرگان قریشند، می‌گویند پیروان او همه از قبیل ابن ام مکتوم یا کورند و یا برده‌اند، لذا از او روی بگردانید، و رو به آن صنادید کرد، در اینجا بود که این آیات در عتاب و سرزنش آن جناب نازل شد.

و از آن به بعد رسول خدا ﷺ همواره ابن ام مکتوم را احترام می‌کرد، هر وقت به او بر می‌خورد می‌فرمود: مرحبا به کسی که خدای تعالی به خاطر او مرا عتاب فرمود، و آن گاه می‌پرسید: آیا کار و حاجتی داری؟ و دو نوبت او را در مدینه جانشین خود کرد و خود به جنگ رفت.<sup>۱</sup>

سیوطی در تفسیر الدر المنثور این قصه را از عایشه و انس و ابن عباس - البته با مختصر اختلافی - نقل کرده، و آنچه صاحب مجمع البیان نقل کرده خلاصه‌ای از آن روایات مختلف است.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

<sup>۲</sup> الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.

بیان اینکه آیات عتاب به روشنی متوجه پیامبر ﷺ نیست و نزول آن در مورد روی گرداندن آن حضرت از این ام مکتوم از جهات مختلف مخدوش و مردود است.

لیکن آیات سوره مورد بحث دلالت روشنی ندارد بر اینکه مراد از شخص مورد عتاب رسول خدا ﷺ است، بلکه صرفاً خبری می‌دهد و انگشت روی صاحب خبر نمی‌گذارد، از این بالاتر اینکه در این آیات شواهدی هست که دلالت دارد بر اینکه منظور، غیر رسول خدا ﷺ است، چون همه می‌دانیم که صفت عبوس از صفات رسول خدا ﷺ نبوده، و آن جناب حتی با کفار عبوس نمی‌کرده، تا چه رسد به مؤمنین رشد یافته، از این که بگذریم اشکال سید مرتضی رحمة الله علیه بر این روایات وارد است، که می‌گوید اصولاً از اخلاق رسول خدا ﷺ نبوده، و در طول حیات شریفش سابقه نداشته که دل اغنیاء را به دست آورد و از فقراء رو بگرداند.

و با اینکه خود خدای تعالی خلق آن جناب را عظیم شمرده، و قبل از نزول سوره مورد بحث، در سوره نون که به اتفاق روایات وارده در ترتیب نزول سوره‌های قرآن، بعد از سوره «أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ» نازل شده فرموده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»، چطور تصور دارد که در اول بعثتش خلقی عظیم (آن هم بطور مطلق) داشته باشد، و خدای تعالی به این صفت او را بطور مطلق بستاید، بعداً برگردد و بخاطر پاره‌ای اعمال خلقی،

او را مذمت کند، و چنین خلق نکوهیده‌ای را به او نسبت دهد که تو به اغنیاء متمایل هستی، هرچند کافر باشند، و برای به دست آوردن دل آنان از فقراء روی می‌گردانی، هرچند که مؤمن و رشد یافته باشند؟

علاوه بر همه اینها مگر خدای تعالی در یکی از سوره‌های مکی یعنی در سوره شعراء به آن جناب نفرموده بود: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>، و اتفاقاً این آیه در سیاق آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» است، که در اوائل دعوت نازل شده.

از این هم که بگذریم مگر به آن جناب نفرموده بود: «لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>، پس چطور ممکن است در سوره حجر که در اول دعوت علنی اسلام نازل شده به آن جناب دستور دهد اعتنایی به زرق و برق زندگی دنیا داران نکند، و در عوض در مقابل مؤمنین تواضع کند، و در همین سوره و در همین سیاق او را مامور سازد که از مشرکین اعراض کند، و بفرماید:

<sup>۱</sup> خویشاوندان نزدیک را انذار کن و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر. سوره شعراء، آیه ۲۷.

<sup>۲</sup> هرگز چشم خود را به نعمت‌هایی که به گروه‌هایی از آنها (کفار) دادیم میفکن و به خاطر آنچه آنها دارند غمگین مباش و بال و پر خود را برای مؤمنین فرود آر. سوره حجر، آیه ۸۸.



«فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۱</sup> آن وقت خبر دهد که آن جناب به جای اعراض از مشرکین، از مؤمنین اعراض نموده، و به جای تواضع در برابر مؤمنین در برابر مشرکین تواضع کرده است! علاوه بر این زشتی عمل مذکور چیزی است که عقل به زشتی آن حکم می‌کند، و هر عاقلی از آن متنفر است، تا چه رسد به خاتم انبیاء ﷺ، و چنین قبیح عقلی احتیاج به نهی لفظی ندارد، چون هر عاقلی تشخیص می‌دهد که دارایی و ثروت به هیچ وجه ملاک فضیلت نیست، و ترجیح دادن جانب یک ثروتمند بخاطر ثروتش بر جانب فقیر، و دل او را به دست آوردن، و به این رو ترش کردن رفتاری زشت و ناستوده است.

با در نظر گرفتن این اشکالها جواب از گفتار بعضی از مفسرین روشن می‌شود که گفته‌اند: خدای تعالی آن جناب را از این رفتار نهی نکرده مگر در این مورد، پس این کار معصیت نبوده مگر بعد از نهی اما قبل از آن، آن جناب می‌توانسته چنین رفتاری داشته باشد.

وجه نادرستی این سخن این است که: اولاً به چه دلیل آن جناب نهی نشده مگر در آن هنگام، نه بعدش و نه قبلش؟ و ثانیاً گفتیم این رفتار به حکم عقل ناستوده است، و صدورش از شخصی کریم الخلق که خدایش قبلاً او را به خلق عظیم ستوده

<sup>۱</sup> سوره حجر، آیه ۹۴.

محال است، آن هم با بیانی مطلق و بدون قید وی را ستوده و فرموده: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»، علاوه بر این کلمه خلق به معنای ملکه راسخه در دل است، و کسی که دارای چنین ملکه‌ای است عملی منافی با آن انجام نمی‌دهد.

روایتی دیگر حاکی از نزول آیات عتاب در مورد مردی از بنی امیه و در مجمع البیان، از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرموده است این آیات درباره مردی از بنی امیه نازل شده که در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، ابن ام مکتوم آمد، مرد اموی وقتی او را دید قیافه‌اش را در هم کشید، و او را کثیف پنداشته، دامن خود را از او جمع کرد، و چهره خود را عبوس نموده رویش را از او گردانید، و خدای تعالی داستان‌ش را در این آیات حکایت نموده عملش را توبیخ نمود.<sup>۱</sup>

و نیز در مجمع البیان است که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت ابن ام مکتوم را ملاقات می‌کرد می‌فرمود:

مرحبا مرحبا، به خدا سوگند خدای تعالی ایدا مرا در مورد تو عتاب نخواهد کرد، و این سخن را از در لطف به او می‌گفت، و او از این همه لطف شرمنده می‌شد، «حتی کان یکف

<sup>۱</sup> مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۳۷.

النبي ﷺ مما يفعل به» حتی بسیار می‌شد که به همین خاطر از آمدن به خدمت آن جناب خودداری می‌کرد.<sup>۱</sup>

اشکالی که به این حدیث وارد است همان اشکالی است که به حدیث قبل وارد بود، و معنای اینکه فرمود: «حتی انه کان یکف...» این است که: این ام مکتوم از حضور در نزد آن جناب خودداری می‌کرد، چون آن حضرت این سخن را بسیار می‌گفت، و او سخت شرمنده می‌شد و خجالت می‌کشید.<sup>۲</sup>

### نتیجه گیری

چند درس مهم از این آیات می‌توان دریافت نمود:

۱. اولین و مهم‌ترین درس اینکه، رهبران اجتماعی و هر شخص در هر پست و مقامی هست، هر چند رسول اکرم ﷺ به عنوان پیامبر اولوالعزم و خاتم انبیاء باشد، باید به اقشار محروم و فقیر به ویژه معلولین احترام بگذارند.
۲. اگر مشاهده شود شخصی به معلولین بی‌احترامی می‌کند و عملاً یا قولاً می‌خواهد آنان را خوار نماید، باید با عتاب و به شدت با او برخورد شود تا متوجه کار اشتباه خود شود. متأسفانه در جامعه ما وقتی مثلاً نابینایی در جمعی حاضر می‌شود یا از محل پر ازدحامی عبور می‌کند، اغلب تلاش می‌کنند

<sup>۱</sup> همان.

<sup>۲</sup> ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۳۳۱-۳۳۳.

او را مضحکه قرار داده و رفتار او را دستاویزی برای تمسخر و خنده قرار دهند. مهم‌تر اینکه مشاهده نشده کسی یا کسانی این رفتار جمع را تقد کنند و با عتاب به جمع حاضر بگویند این کار شما خطاست.

۳. خداوند در این آیات، جنبه‌ها و ویژگی‌ها مثبت فرد نایب را ذکر می‌کند و می‌فرماید این فرد نایب، تقوی و تذکار دارد. از مواردی که جمع حاضر منفی می‌پنداشته‌اند؛ مثل ورود سر زده نایب به جمع و بیان درخواست‌های مکرر و همین رفتارها موجب وهن و تحقیر او شده، در قرآن یادی نمی‌شود مثل اینکه این رفتارهای نایب اهمیت ندارد مهم تقوی و تزکیه و متذکر بودن است.

۴. این آیات مسئولیت رهبران و مدیران جامعه اسلامی را مشخص می‌کند و مسئولیت سامان‌دهی به جو و فضای جامعه را برعهده آنان می‌گذارد. اینان باید برنامه‌های تکریمی برای معلولین داشته باشند و علاوه بر آنان جامعه را توجیه کنند تا رفتار تحقیرآمیز با آنان نداشته باشند.

۵. قرآن با تأکید و تصریح می‌فرماید ارزش‌های مقبول، ثروت، مکنت و منزلت و مقام اجتماعی نیست. نایب‌های متعلق به طبقه فقیر جامعه چون تقوی و تزکیه دارد برتر از ثروتمندان و سرمایه دارانی است که این ویژگی‌ها را ندارند.

۶. مدیران جامعه به جای تمایل به اغنیاء کنز اندوزان باید متوجه مردم بی‌نوا و محتاج باشند.
۷. نقص عضو و معلولیت نباید موجب تحقیر شود، بلکه معلول متقی و مزکی برترین فرد جامعه است.
۸. غفلت مسئولین از معلولین فقیر ولی خدا ترس پذیرفته نیست و مدیران جامعه باید از این قشر مطلع باشند و به مشکلات آنان رسیدگی نمایند.

دفتر فرهنگ معلولین مؤسسه ای غیرانتفاعی و بین المللی است که توسط حضرت حجة الاسلام والمسلمین سید جواد شهرستانی (مدیر) تأسیس شده است. خط مشی این مؤسسه ارتقای فرهنگ اسلامی در بین جامعه عزیز معلولان و افزایش توانایی و خلاقیت های آنان است. از اینرو با تولید آثار مذهبی به روش بریل، گویا و الکترونیک دسترسی آنان را به منابع اسلامی آسان تر می نماید.



دفتر فرهنگ معلولین  
دار الثقافة للمعوقين  
Handicap Cultural Center